

# الهیات سیاسی

نوشته فردریک ج. لاورنس  
ترجمه دکتر همایون همتی

میرچیا الیاده



مرگ خدا<sup>۱</sup> که مدافعانی همچون توماس آلتیزر<sup>۲</sup>، گابریل واهلیان<sup>۳</sup> و ژیل فان بورن<sup>۴</sup> داشت، الهیات جهانی - تاریخی و لغزات پاسترگ<sup>۵</sup>، الهیات هرمنوتیکی پس از بولتمان که نمایندگانی مانند گرهارد ایلینگ<sup>۶</sup>، ارنست فوخرس<sup>۷</sup> و هاینریش اوت<sup>۸</sup> داشت و الهیات پس از هیدگر<sup>۹</sup> که طرفدارانی مثل کارل ریتو<sup>۱۰</sup> داشت. فیلسوفی مانند هانس گنترگ گادامر<sup>۱۱</sup> که کتاب «حقیقت و روش» او از جواندنیهای مورد نیاز همه متکلمان دهه ۱۹۶۰ و ۷۰ بود، برای حل بحرانی که بجهت بدان اشاره کرده بود. تفکر مارتین هیدگر (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶) را ادامه داد و مسأله را بدین ترتیب طرح و تدوین کرد که از آنجا که همه سنتهای ارزشگذارانه<sup>۱۲</sup> مورد تردید قرار گرفته اند، هرمنوتیک<sup>۱۳</sup> (دانش فرعی تفسیر) یک مسأله عام و فراگیر شده است. بهرحال بین هرمنوتیک و الهیات معمولاً به یکی از دو صورت ظهور نموده است. در الهیات آکادمیک، هرمنوتیک در قالب ایجاد علمی موسوم در آمده در حالی که الهیات به رشته‌ای فرعی بدل گشته که اطلاعاتی را برای پژوهش دقیق و نقادانه در مورد دین در اختیار قرار می‌دهد. متناوباً، هرمنوتیک نیز با بصورت تابع از یک نگرش استعلایی - مابعدالطبیعی<sup>۱۴</sup> درآمده (مانند مورد کارل ریتو) و یا سواها تبدیل به نگرش هستی‌شناسانه<sup>۱۵</sup> شده است (در الهیات پویش). این پاسخها به مسأله هرمنوتیک فراگیر چنانکه گادامر آنرا تدوین نموده است - که از سوی تجزیه‌گر و از سوی جمع‌زننده است - نشان از آن نوع تفسیری دارند که مارکس در یازدهمین تز معروفش درباره فویرباخ می‌گفت باید حاشیش را به عمل بدهد<sup>۱۶</sup>. این پرسش واقعاً مطرح بود که آیا الهیات چیزی بیش از نوعی تاریخ عملی<sup>۱۷</sup> با نگرش دانشگاهی جا افتاده بدون هیچگونه جهت‌گیری و اهمیت عملی است یا خیر. این پرسش در طی سالهای ۶۰ و ۷۰ پرسشی گریزناپذیر بود. در همان زمان یک آگاهی عمومی درباره فقر معنوی ای که ناشی از آنچه که بدینیانه به آن در شرق برچسب اتحصارات دولتی و در غرب برچسب

الهیات سیاسی حلقه‌ای از زنجیره تلاشهای متکلمان کاتولیک و پروتستان است که از سال ۱۹۶۰ بر اثر رویارویی بنیادهای مسیحیت با بحران فرهنگی قرن بیستم پدید آمده است. پس از جنگ جهانی نخست، الهیات به نوعی تعادل دست یافته بود، که در آن پروتستانها تحت تأثیر سه غول الهیات یعنی کارل بارت<sup>۱۸</sup> (۱۸۸۶ - ۱۹۶۸)، رودلف بولتمان<sup>۱۹</sup> (۱۸۸۲ - ۱۹۷۶)، و هاسل نیلیک<sup>۲۰</sup> (۱۸۸۶ - ۱۹۶۵) قرار داشتند در حالیکه کاتولیکها در اثر حمایت‌های پاپ لئوی سیزدهم<sup>۲۱</sup> که در ۱۸۷۹ آنان را به اجتناب از فلسفه توماس‌گرای<sup>۲۲</sup> فراخوانده بود، تحت تأثیر فلسفه مدرسی<sup>۲۳</sup> واقع بودند. بهرحال، نزدیک به زمان انتشار دومین بیانیه شورای واتیکان (۱۹۶۵ - ۱۹۶۲) این راه‌حل‌های آزاداندیشانه<sup>۲۴</sup> و راست دینی جدید<sup>۲۵</sup> راه‌حل تعارض میان مسیحیت و فرهنگ جدید<sup>۲۶</sup> بیکاره و بنحو گریزناپذیری بیفادگی خود را نشان دادند، زیرا کاملاً احساس می‌شد که نظامهای الهیاتی رایج، آنگونه که انتظار می‌رفت، واقعاً نمی‌توانند خود را با شرایط بحرانی فرهنگ جدید بگونه‌ای کاملاً مشخص و کارساز سازگار کنند. این کاستی‌ها عمدتاً خود را در برنامه‌های دانشگاهی دروس الهیات در اروپا و امریکای شمالی از طریق افزایش نفوذ استادان شک و بیدینی<sup>۲۷</sup> در قرن نوزدهم مانند کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) و فردریک نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰) خود را جلوه‌گر می‌ساختند. انتقاد نیچه از تجدد<sup>۲۸</sup> از طریق تأمل در صور مختلف فرهنگی و بررسی تاریخی بر اساس نیست‌انگاری و مرگ خدا تأثیرات فلع‌کننده‌ای را که هجوم سایر فرهنگها بر زندگی غربی بر جا نهاده بود برملا ساخته بود. نیچه در تصویر فراموش نشدن ای که از «آخرین انسان»<sup>۲۹</sup> ترسیم کرده بود پیامدهای راه‌حل‌های لیبرال دموکرات و سوسیالیستی را در حل مسائل سیاسی بخوبی به تصویر کشیده بود. این بحران ریشه‌ای مربوط به معنا<sup>۳۰</sup> و ارزش<sup>۳۱</sup> در اواسط قرن نوزدهم در نظامهای الهیات مسیحی گوناگون تجلی یافته بود. نظامهای الهیاتی مبنی بر



تعبیر اسپانیایی  
آین میمون

دولت‌های انحصارطلبانه زده بودند در حال ظهور بود. در میان ملت‌های در حال توسعه یک ناراضی‌ریشه‌دار در سطح توده‌ها بر علیه وابستگی به جوامع استعمارگر و جهان‌خوار صنعتی در حال گسترش بود. کوتاه سخن آنکه مرحله‌ای برای الهیات پدید آمده بود تا از روش‌های هرمنوتیکی جهت مرتبط ساختن مسیحیت با فرهنگ‌های معاصر به رویکردهای "شناخته‌ای همچون الهیات سیاسی یا آزادیبخش تغییر جهت دهد.

تا سال ۱۹۷۰ این مطلب دیگر به وضوح پیوسته بود که در الهیات سیاسی دو نقطهٔ انکاء متمایز وجود دارد: یکی از درون زمینهٔ دانشگاهی در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی، و دیگری از آنچه که «جوامع پایه‌ای»<sup>۲۰</sup> (از تعبیر اسپانیولی *Comunidades de base*) در میان ملت‌های در حال رشد خوانده می‌شد. واضح است که هر دو سبک الهیات بر سر آن بودند که با مسأله هرمنوتیک عام آنچنانکه از سوی کسانی مانند نیچم، هیدگر، گادامر و پل ریکور<sup>۲۱</sup> ترسیم شده بود ارتباط برقرار سازند. اما این نکته نیز کاملاً آشکار است که آنان می‌خواستند که از توسعهٔ مارکس در مورد تغییر تاریخ بجای تفسیر آن پیروی کنند.

نمایندگان برجستهٔ الهیات سیاسی در اروپا، کسانی مانند متاله کاتولیک آلمانی ج. ب. مینز و متکلم پروتستانت آلمانی یورگن مولتمان<sup>۲۲</sup> را می‌توان بدرستی جزو عالم‌های شمار آورد که بر این اندیشه تأکید می‌ورزند که تفسیر وجود خدا یک مسألهٔ عملی و سیاسی است. طبق دیدگاه ایشان بین تغییر و تفسیر هیچگونه شکافی وجود ندارد:

تغییر بشری و حتی تحول انقلابی در عمق، ماهیتی تفسیری دارند و بویژه در مورد وجود خدا، تفسیر در اصل موضوعی است که به راه‌یابی عملی (تغییر دین) و اقدام واقعی (تحول فرد و حیات جمعی) مربوط می‌گردد.

مولتمان نخست به فلسفهٔ امید<sup>۲۳</sup> ارنست بلوخ<sup>۲۴</sup> تمایل یافت اما بعداً از آن عدول کرد و از تأییدهای مکتب بقای فرانکفورت برای تفسیر مجدد الهیات صلیب<sup>۲۵</sup> لوتر بر اساس پیامدهای انقلابی و اجتماعی آن بهره گرفت.

بجز که در اصل یکی از شاگردان رینو بود تحت تأثیر واقعهٔ آدم سوزی<sup>۲۶</sup> و نوشته‌های رمزی و مبهم<sup>۲۷</sup> والتر بنیامین<sup>۲۸</sup> (۱۹۲۰ - ۱۸۹۲) که یک یهودی مارکسیست و از پیروان مکتب فرانکفورت بود و می‌خواست انسان‌شناسی کلامی رینو را بر اساس مفاهیمی کمتر ذهن‌گرایانه و بیشتر واقعی مانند «حافظهٔ خطرناک»<sup>۲۹</sup> و «دین به منزلهٔ انقطاع»<sup>۳۰</sup> و «الهیات نقلی»<sup>۳۱</sup> مجدداً تفسیر کند قرار گرفت. هم‌بجز و هم مولتمان تعبیر «دینالکتیک روشنگری»<sup>۳۲</sup> را آنگونه که کسانی مانند ماکس هورکهایمر<sup>۳۳</sup>، تئودور آدورنو<sup>۳۴</sup> و جورج لوکاج<sup>۳۵</sup> آن را بیان کرده‌اند بکار برده‌اند و مقصود از این تعبیر آن است که نظریهٔ دنیاگرایانه<sup>۳۶</sup> توسعه که علم و تکنولوژی جدید مطرح



لارای

ساخته‌اند از طریق حاکمیت عقل ابزاری<sup>۳۷</sup> و «دفس آهنین»<sup>۳۸</sup> بوروکراسی به انحراف کشیده شده است. مینز و مولتمان تقابلی (دینالکتیک) میان دو مفهوم توسعه<sup>۳۹</sup> و انحطاط را با تعارضی که اکنون میان قطب لیبرال دموکرات و قطب مارکسیست «ایدئولوژی‌های پیروزمندان»<sup>۴۰</sup> وجود دارد و نیز تقابلی بین قطب مخالف آموزش<sup>۴۱</sup> را با چالش انجیلی<sup>۴۲</sup> ریشه‌ای نیست به همبستگی با رانده‌شدگان و قربانیان<sup>۴۳</sup> تاریخ جابجا کردند.

نظام‌های الهیات آزادیبخش بیش از آنکه از روایت‌های علمی و دانشگاهی سرچشمه بگیرند از جوامع پایه‌ای در سطح مردم عادی ناشی میشوند. این نظام‌ها در قالب نوشته‌های استادانی مانند گوستاوگو تیزر<sup>۴۴</sup> (پرو) خوان سگوندو<sup>۴۵</sup> (اروگوئه) خوزه میگوئز بونینو<sup>۴۶</sup> (آرژانتین)، خون سویرینو<sup>۴۷</sup> (السالدور)، لئوناردو<sup>۴۸</sup>، کلودویس باف<sup>۴۹</sup> و روم آلوز<sup>۵۰</sup> (برزیل) و امثال ایشان به میان تودهٔ مردم برده شده‌اند. البته اینگونه نظام‌ها از طریق انتشار اسناد صادره از سوی کنفرانس‌ها اسف‌ها و نیز در نوشته‌ها و فعالیت‌های سیاسی کسانی همچون ارنستو کاردنال<sup>۵۱</sup> کشیش و شاعر انقلابی نیکاراگوئه گسترش می‌یابند. در الهیات آزادیبخش نجارب مربوط به ستم سیاسی و اجتماعی و فقر عمومی موجب گشته است تا انگیزه‌ای برای مطالعه و بررسی کتاب مقدس و انجام شعائر کلیسای با احساسی کاملاً سیاسی و مستقیماً مرتبط با آزادسازی انسان از «گناه ساختاری» بوجود آید. نظریه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی طبقهٔ بورژوازی نمی‌تواند بگونه‌ای کامل نقشه‌ها و طرح‌های نهادینه شدهٔ تکرار تجربهٔ ستم را در امریکای لاتین تبیین نماید. لذا الهیات آزادیبخش تصورات بورژوازی از «توسعه»<sup>۵۲</sup> را به سطح فرضیه‌هایی مانند «وابستگی»<sup>۵۳</sup> و «دولت امنیت ملی»<sup>۵۴</sup> که در آن عقاید لنین در مورد امپریالیسم از نو بکار برده شده کنار می‌زند.

این تنها یک نمونه از علاقه وافر الهیات آزادیبخش در رجوع به مارکسیسم (بویژه تفسیرهای انسان‌گرایانهٔ آن) و استراتژی‌های لنینیستی<sup>۵۵</sup> است. بنا بر مائوتسکی<sup>۵۶</sup> به‌منظور معاینه و درمان گناه ساختاری می‌باشد. این رویکرد، الهیات آزادیبخش را تحت فشار و تهدید دوگانه‌ای قرار می‌دهد، زیرا از یکسو تجربهٔ ناب انجیلی از خداوند و ایمان به عیسی مسیح آزادکننده برای آنان منبع و انگیزهٔ انتقاد و اقدام اجتماعی است آنهم بگونه‌ای که نه مارکس و نه لنین نمی‌توانستند آن را تصویر کنند، و از دیگر سو صف‌های نظری تحلیل و عمل مارکسیستی گاهی الهیات آزادیبخش را تهدید می‌کند که از هم فرور پاشیده و به موقعیت دینالکتیک دنیوی روشنگری باز گردد. افزون بر این، سوءتفاهمات و اختلاف بین مسیحیان لیبرال دموکرات با مسیحیان ارتودوکس شاید بطور ناآگاهانه مشتغلان به الهیات آزادیبخش را به طرفداری افراطی از مارکسیست - لنینیست‌های دنیاگرا مجبور سازد.

هم الهیات سیاسی اروپا و هم الهیات آزادیبخش امریکای

لاتین نسبت به غلبه بر تعصبات خاص بورژوازی سمت گیری مارکسیستی دارند. در سایر کشورهای پیشرفته صنعتی مانند ایالات متحده آمریکا و کانادا، تحلیل مارکسیستی درباره گناه ساختاری بر اساس طبقه در سه قالب دیگر ظهور می کند: نژادپرستی<sup>۱۱</sup> (الهیات سیاهپوستان با اقوام دیگر)، جنسیت‌گرایی<sup>۱۲</sup> (الهیات زن مدار) و مسائل مربوط به بوم‌شناسی<sup>۱۳</sup>. هر یک از این سمت‌گیری‌ها مانند نظام‌های الهیات آزادیبخش آمریکای لاتین با دوگانگی موجود بین ریشه‌های دینی مسیحی خود و تعبیرات قدرت و مشروعیت آنگونه که از سوی متفکران دنیا‌گرای عصر روشنگری طرح شده است، در ستیز است. درک نادرست و انتقاد نامطلوب نیز آنها را به اتخاذ مواضع ناگزیر می‌سازد که حتی از مواضع حریفان دنیا‌گرای آنها نیز غیرقابل تمایز است. اما با اینهمه، واکنش بر علیه چنان افراط و ریزی‌هایی در میان پیروان ایشان منجر به بهبود و کشف معانی و ارزشهای مسیحی شده است.

جنبه دیگری از الهیات آزادیبخش که بطور فزاینده‌ای اهمیت می‌یابد فقط ارنست فورتین<sup>۱۴</sup> و جیمز و شال<sup>۱۵</sup> که هر دو از شاگردان فیلسوف سیاسی لئو اشتراوس<sup>۱۶</sup> (۱۸۹۹-۱۹۷۳) می‌باشند در حال کشف شدن است. اشتراوس چالش هرمنوتیکی مطرح شده از سوی هایدگر را تنها برای رجوع به مولفان قدیمی (گزنفون، افلاطون، موسی بن میمون، الفارابی) به منزله جایگزینی نسبت به علوم اجتماعی در قالب اندیشه مارکس و ماکس وبر<sup>۱۷</sup> (۱۹۲۰-۱۸۶۴) یکار برد. طرفداران اندیشه اشتراوس تنش و تعارضی را که بین مسیحیت و دموکراسی‌های لیبرال با سوسیالیست وجود دارد نشان می‌دهند. آنان تمایل دارند که مسیحیت را مطلقاً غیرسیاسی معرفی کنند، در نتیجه در حالیکه الهیات آزادیبخش تمایل به پیوند یافتن با مارکسیزم دارد نظریه سیاسی اشتراوس شاید با دلایل افلاطونی و ارسطویی برای پیوند دادن لیبرال دموکراسی به بهای همبستگی با مستمندان بیشتر توافق دارد.

اثر دانشمند سیاسی اریک فوگلین<sup>۱۸</sup> (۱۹۸۵-۱۹۰۱) آنگونه که در کتاب چند جلدی «نظم و تاریخ»<sup>۱۹</sup> (۱۹۵۶) بیان شده تنش و تعارض بین هشتی بشری - در «درون واقعیت خویش»، آنگونه که بتجوی شاخص و نمونه‌وار در تفاوت‌های معنوی و ذوقی مربوطه به آگاهی تجلی یافته - را امری ارزشگذاری برای اقدام<sup>۲۰</sup> و اندیشه عقلی و سیاسی می‌سازد. عقاید فوگلین پادزهری علیه تمایل برخی از متألهان سیاسی فراهم می‌سازد تا این تعارض را در هم بریزد و جامعیت جهانی<sup>۲۱</sup> و فرا فرهنگی<sup>۲۲</sup> اندیشه او گستره رایج الهیات آزادیبخش را توسعه می‌دهد طرح و برنامه فوگلین تمایلی به آن دارد که بسیار فراگیر و جهانی باشد تا بتواند حق مسائل جزئی فعالیت سیاسی را نیز ادا نماید.

شاگرد آمریکایی متز بنام ماتیو لمب<sup>۲۳</sup> اخیراً به ارتباط بین الهیات سیاسی و اثر برنارد لاترگان<sup>۲۴</sup> (۱۹۸۴-۱۹۰۴) توجه داده

است. لاترگان با این ادعا که معیار فعالیت معتبر<sup>۲۵</sup> در علم و تبعات علمی و نیز زندگی عادی باید با معیار هستی معتبر و اصیل بشری مرتبط باشد (و این معیار در تحولات دینی و اخلاقی و فکری آدمی تجلی می‌یابد) به متخصصان الهیات سیاسی چارچوب مفیدی برای حفظ معنا و ارزش در تاریخ ارائه کرده است. لمب معتقد است که با توجه به موضع لاترگان نسبت به آینده در پرتو تجارب گذشته، همراه با اثر بنیادی او در علم اقتصاد که هنوز کمتر شناخته شده است، او مسیحیان را به جایگزینی مناسب برای نظریات سیاسی و اقتصادی مارکسیستی یا لیبرال دموکرات مجهز می‌سازد. فرجام الهیات آزادیبخش که ما می‌شناختیم هر چه که باشد، وحدت بخشی او به صورتهای قدیمی‌تر الهیات - با تاکید بر جبران و اصلاح معانی گذشته و بیان مجدد اصول و آموزه‌ها در قالب مسائل اساسی، عملی و سیاسی مربوط به شیوه درست زندگی برای تحقق ایمان در جامعه، چه اکنون و چه در آینده، می‌تواند امری مبارک و میمون بشمار آید. بسیاری از متکلمان معاصر بر این باورند که الهیات سیاسی در واقع علامت اصلی و واکنش عمده‌ای نسبت به تغییر شاخص<sup>۲۶</sup> الهیات در اواخر قرن بیستم است.

مقاله حاضر ترجمه فارسی مقاله Political Theology است که توسط دایره المعارف دین زیر نظر میرزا الهیاده به چاپ رسیده است.

- 1 - Theologians
- 2 - Equilibrium
- 3 - Karl Barth
- 4 - Rudolf Bultmann
- 5 - Paul Tillich
- 6 - Pope Leo XIII
- 7 - Thomism
- 8 - Schotasticism
- 9 - Liberal
- 10 - Neoorthodox
- 11 - Modern culture
- 12 - "masters of suspicion"
- 13 - Modernity
- 14 - "last man"
- 15 - Meaning
- 16 - Value
- 17 - God - is - dead Theologies
- 18 - Thomas Altizer
- 19 - Gabriel Nahanian
- 20 - Paul von Buren



ماکس وبر



فردریش شگل

- 59 - "Ideologies of winners"
- 60 - Redemption
- 61 - Evangelical challenge
- 62 - Solidarity
- 63 - outcasts
- 64 - Victims
- 65 - Gustavo Gutierrez
- 66 - Juan Segundo
- 67 - Jose Miguez Bonino
- 68 - Jon sobrino
- 69 - Leonardo
- 70 - Clodovis Boff
- 71 - Rubem Alves
- 72 - Ernesto Cardenal
- 73 - "Structural sin"
- 74 - "development"
- 75 - "dependency"
- 76 - "national security state"
- 77 - Racism
- 78 - Sexism
- 79 - Ecology
- 80 - Ernst fortin
- 81 - James V.Schall
- 82 - Leo Strauss
- 83 - Max weber
- 84 - Eric voegelin
- 85 - order and History
- 86 - Action
- 87 - ecumenical
- 88 - Trans cultural
- 89 - Mathew Lamb
- 90 - Bernard Lonergan
- 91 - Authentic
- 92 - Paradigm change

- 21 - Wolfhart Pannenberg
- 22 - Gerhard Ebeling
- 23 - Ernst Fuchs
- 24 - Heinrich ott
- 25 - Heidegger
- 26 - Karl Rahner
- 27 - Hans - Georg Gadamer
- 28 - Truth and Method
- 29 - Normative
- 30 - Hermeneutics
- 31 - Transsecdental - metaphysical reflection
- 32 - Ontological
- 33 - Process Theology

۳۴ - اشاره به از معروف مارکس که می‌گفت: فیلسوفان تنها جهان را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند اما صدمه تغییر دادن آن است. لودویگ فویرباخ و پاپان فلسفه کلاسیک آلمان - از یازدهم نوشته فریدریش انگلس، ترجمه پرویز بابایی، انتشار نگاه، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۴.

- 35 - Intellectual history
- 36 - Approaches
- 37 - "Basic Communities"
- 38 - Paul Ricoeur
- 39 - J.B. Metz
- 40 - Jurgen Moltmann
- 41 - Philosophy of hope
- 42 - Ernst Bloch
- 43 - Theology of Cross
- 44 - Holocaust
- 45 - Enigmatic
- 46 - Walter Benjamin
- 47 - "dangerous memory"
- 48 - "religion as interruption"
- 49 - "narrative theology"
- 50 - "dialectic of enlightenment"
- 51 - Max Horkheimer
- 52 - Theodor W.Adorno
- 53 - Georg Lukacs
- 54 - Secular thesis
- 55 - Instrumental reason
- 56 - "iron cage"
- 57 - Progress
- 58 - Decline



مارتین هایدگر

عقده